



جنگی برای پایان جنگ‌ها!

علی شاسواری | کارشناسی مهندسی معدن

تحلیلی بر ادبیات ضد جنگ در سینمای ایران و جهان

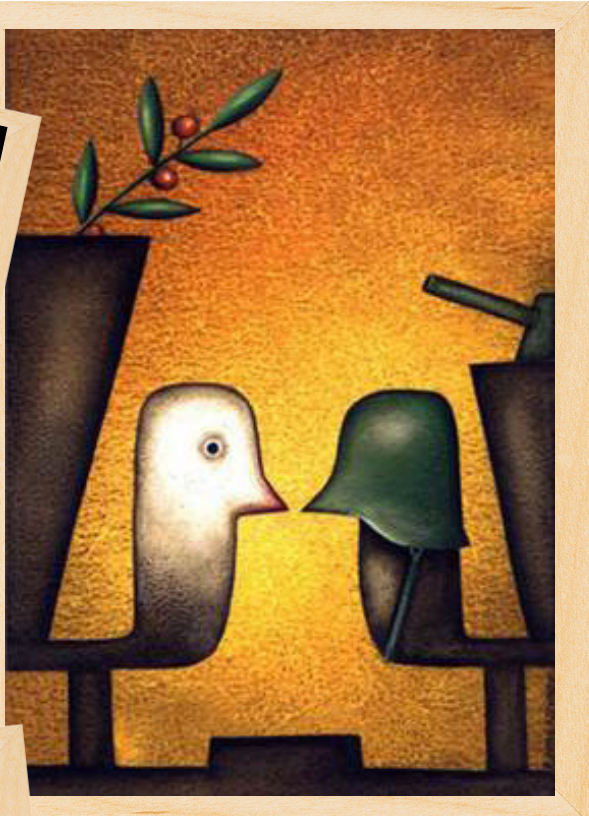
رئیس‌جمهور را بر مسند قدرت بنشانند. یک ویروس وارداتی به نام ضد جنگ که اتفاقاً به ابزار سوءاستفاده جنگ‌طلب‌ها تبدیل شده است. آمریکا با ماجرای کشتی لوسیتانیا جنگ جهانی اول، با ماجرای پرل هاربر جنگ جهانی دوم و با ماجرای برج‌های دوقلو حضور نظامی در منطقه خلیج فارس و جنوب شرق آسیا را آغاز کرد. غرب به هنگام ورود به هر جنگی به سمت الگوی سینمای جنگ می‌رود و هنگام خروج از جنگ یا بعد از آن، به سمت سینمای ضد جنگ. جالب است درست بعد از پایان جنگ ویتنام، سینمای آمریکا برای هم‌نوایی با معترضین به سیاست‌های جنگی و نیز آزاد شدن انرژی اعتراضی، با فیلم‌هایی نظیر: «The Deer Hunter, casualties of war, Born on the Fourth of July, Platoon, Full Metal Jacket و Southern Comfort» به استقبال کهنه‌سرباز یا وِترَن‌های بازگشته از جنگ می‌رود و در ادامه آنها را تحت مدهای خودپروانگر شامل نوع خاصی از: موسیقی، پوشش، موادمخدر، وسیله نقلیه و... از جامعه طرد می‌کند؛ اما در مواقع ضروری برای نفرت‌زدایی از سندروم ضد جنگ و میل پیدا کردن مردم به جنگ، از لشکرکشی‌هایش به‌گونه‌ای با عنوان دفاع مقدس یاد می‌کند و روایت فتح می‌گوید! فیلم‌هایی نظیر: «Hacksaw Ridge, American Sniper و Saving Private Ryan»

در عوض ما هم در کشور با یک سری دزدان دریایی روبرو هستیم که گنج ۸ سال دفاع مقدس را می‌ربایند و به دریا می‌ریزند. این قماش نفت‌خور، بامهارت حیرت‌انگیزشان در اسکی سواری از آثار غربی مثل: «در جبهه غرب خبری نیست»، «وداع با اسلحه» و همچنین فیلم‌هایی نظیر «Pink Floyd – The Wall» که مانیفست این جریان است، فیلم ضد جنگ می‌سازند. فیلمی مثل «۵۰ قدم آخر»، ملکه و یا وسترن جنگی «دوئل»! این در حالی است که فیلم‌سازان و سوپرستارهای غرب به هنگام جنگ، یونیفورم نظامی به تن می‌کردند و حتی کشته می‌دادند، چه در عملیات و چه در تبلیغات جنگ؛ ولی انقلاب اسلامی هیچ‌گاه چنین توقعی از هنرمندانش نداشت. اگر امثال اربش ماریا ریمارک، ارنست همینگوی و یا جان رونالد تالکین ضد جنگ می‌نویسند، چون خود سرباز جنگ جهانی اول و شاهد پوچی و تلخی‌های آن بودند؛ اما جماعت کافه‌اتلکتوئل وطنی با چه جرئتی به گنج گران‌بهای دفاع مقدس دستبرد می‌زند و گستاخانه ایدئولوژی انقلاب را به چالش می‌کشد؟

بیماری ضد جنگ آن‌قدر ذره‌ذره بر جان ملت و نخبگان رسوخ کرده که عده‌ای فریب خوردند که همه، ما را دوست می‌دارند و اگر این بیماری درمان نشود به‌جایی می‌رسیم که با ما جنگ می‌کنند، ولی ما صلح می‌کنیم. با ما می‌جنگند اما ما ندای صلح می‌دهیم و شاهکارهایی نظیر برج‌ام خلق می‌شود. ضد جنگ یعنی کلاه‌آبی‌های هلندی سازمان ملل که به بهانه صلح، مسلمانان بوسنی را خلع سلاح کردند و سپس شهر بی‌دفاع را به وحوش صرب تحویل دادند تا سلاخی شوند. ضد جنگ یعنی کلاه‌سفیدهایی که در سوریه

سال‌های زیادی از هبوط جانشین خداوند، به اسفل‌السافلین جهان‌ها می‌گذرد و همان‌گونه که فرشتگان پیش‌گویی کردند، تاکنون خون‌های بسیاری بر زمین جاری شده است. سایه ظلم، از اولین قطره‌های خون هابیل شروع به گسترش کرد. جنگ‌های سختی در گرفت، حتی طبق اساطیر و تاریخ مقدس، نژاد آدم با دیگر نژادها نیز نبردهای خونینی را پشت سر گذاشته است. موجوداتی که دیگر نامی از ایشان نمی‌شنوید! دوره‌ای از زمان، جهان آن‌قدر در تاریکی فرو رفته بود که تنها یک راه برای رهایی وجود داشت؛ طوفانی بزرگ و سهمگین که عالم ماده و دخان را تماماً از پلیدی‌ها تطهیر کند. طوفان نوح! به‌جز کسانی که در کشتی بودند، گروه دیگری نیز امان یافتند. در سرزمین موازی دخانی، بر بلندای قله‌ای که با نام المپ مشهور است، ابلیس و شیاطین پیشکارش به اذن خداوند، امان داده شدند تا این سرآغازی باشد بر دوره دوم جنگ‌های حق و باطل که انبیاء الهی و پیروانشان باید مقابل شیاطین انس، در دوراهی سعادت و شقاوت به‌صاف بایستند. چه تمدن‌های باشکوهی که برپا شد و سپس فرو ریخت. چه قوم‌هایی که برتری یافتند اما در آخر نفرین شدند و چه عذاب‌هایی که حتی پیامبران نیز اجازه دیدنش را نداشتند! دو مقصد، دو پرچم و دو لشکر... در این داستان‌ها، شخصیت خاکستری معنایی ندارد. با تولد رحمت للعالمین، سنت عذاب الهی تغییر کرد و دیگر از جنس طوفان و زمین‌لرزه و... نبود؛ بلکه ظالمین باید به دست مومنین زمین بخورند و جنگ، بخش عمده‌ای از ادبیات قرآن است که این جنگ طبق آیه ۳۹ سوره انفال تا رفع کامل فتنه از عالم باید ادامه پیدا کند. جنگ جنگ تا رفع ظلم از عالم! تا جهان تماماً وارد نور بشود و به خدا برسد.

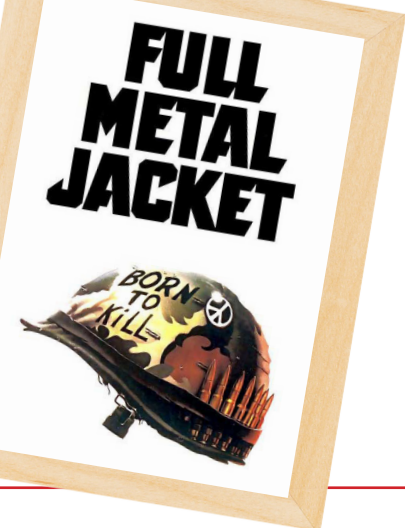
اگر از این منظر که به کلمه جنگ نگاه کنیم، کلمه زیبایی است. زیبای‌ای از جنس کربلا، از جنس بدر، از جنس شلمچه! شلمچه‌ای که در طی سال، هزاران زائر برای تطهیر روح به این مکان مقدس می‌روند؛ اما این کلمه در فرهنگ لغات صفوف باطل، معنای سیاهی دارد که در پی قدرت‌طلبی و لشکرکشی‌های جهان‌خواران برای به بند کشیدن انسانیت، این معنای سیاه را به خود گرفته است. سیاهی‌ای از جنس جنگ جهانی اول، از جنس وردن، از جنس سوم (somme)، سوومی که برخلاف شلمچه، به منطقه نفرین‌شده و سرزمین اشباح معروف شده است. فاصله این دو جنگ، از زمین تا آسمان است. در این جنگ، زخمی‌هایش با دست و پای قطع‌شده از بیمارستان به شوق جبهه فرار می‌کنند و در آن جنگ سربازانش، عامدانه به خود شلیک می‌کنند تا از جبهه به بیمارستان فراری شوند. امروز یک بیماری در میان ما شروع به رشد کرده که اتفاقات بدی را به دنبال دارد. می‌تواند وِترَن‌های آمریکایی در ویتنام را که در اوج یاس فلسفی و پشیمانی، به ماری‌جوانا و LSD پناه بردند را با مدافعان حرم ما در سوریه یکی کند، یا حتی شعارش می‌تواند یک



با داعش همکاری می‌کردند؛ یعنی پسر کوچولو و مرد چاقی که هیروشیما و ناگازاکی را در آغوش گرمشان کشیدند. ضد جنگ یعنی پرواز ۶۵۵ ایران‌ایر، یعنی ترور دانشمندان، یعنی تحریم ملتی تروریست! ضد جنگ یعنی بمب‌های فرانسوی و انگلیسی بر سر کودکان گرسنه یمن، یعنی شیمیایی آلمانی روی سر ما! ضد جنگ خلاصه می‌شود در تظاهرات گویولی و یا فستیوال کیفی مثل جشنواره صلح Woodstock! می‌شود اعطای جایزه صلح نوبل (مخترع دینامیت) به آنگ سان سوچی، نخست‌وزیر خون‌خوار میانمار ... بله! ضد جنگ یعنی مدال و قهرمان سازی از کاسبان تسلیم.

جنگ بزرگ دوران ما خیل وقت است که آغاز شده درحالی‌که ما در خواب به سر می‌بردیم؛ اما دشمن نمی‌خوابد به سراغمان آمده چه بخواهیم و چه نخواهیم. «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدَّوَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» همواره با شما پیکار می‌کنند تا شما را مرتد کنند. «لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» از شما دست نخواهند کشید تا به آیین آنان درآیید. سرخم کردن مقابل ظلم و استکبار به بهانه صلح، انتهایی ندارد تا اینکه به بند کشیده شویم. شاید روزی برسد که شجاعت و شرافت ما از بین برود، زمانی که مظلومان را رها کنیم و بیعتمان را بشکنیم ولی آن روز، امروز نیست! زمان زوزه گرگ‌ها و سپرهای شکسته، زمانی که انقلاب اسلامی درحال نابودی است؛ ولی آن روز، امروز نیست! آن روز، آخرین قطره‌های خون ما بر زمین ریخته شده است. امروز ما می‌جنگیم! برای پایان دادن به تمام جنگ‌ها.

«تا شرک و کفر هست مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم! ما بر سر شهر و مملکت باکسی دعوا نداریم، ما تصمیم داریم پرچم لا اله الا الله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم...»





کاری نکنید که بگویم شما را بیرون کند!

حاشیه نویسی حضور رییس جمهور در دانشگاه

فرزانه باطنی
کارشناسی علوم سیاسی

دوره‌ی خاتمی با شعار توسعه‌ی سیاسی آغاز شد پس انتظار بجایی بود تا جنبش دانشجویی هم اهمیت مضاعفی پیدا کند. سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور در دانشگاه هم از همین دوره مرسوم شد. خاتمی برای ابداع این حرکت به دنبال این بود تا قسمتی از شعارهای انتخاباتی‌اش را حول محور توجه به «فضای روشنفکری و قشر دانشجو» عملیاتی کند. شروعی که گویا هم برای خودش و هم برای هم‌فکران بعد از خودش، در دسرهایی را به دنبال داشت که از کنترل خودشان هم خارج شد. لازم است این روزها برخی از اتفاقات دانشگاه تهران را از دل تاریخ بیرون بکشیم چراکه ممکن است برخی دانشجویان حافظه‌ی تاریخی خوبی نسبت به بعضی «جریانات خاص» نداشته باشند! خاتمی در مضمون سخنرانی‌های سال ۸۳ به‌عنوان آخرین سنگر روزهای ریاست جمهوری‌اش تغییرات قابل‌توجهی را ایجاد کرد. به‌طوری‌که بعضی از حرف‌هایش به مذاق کیهان هم خوش می‌آمد و تیت‌ر یک روزنامه می‌شد! دیگر خبری از جملات گوهر باری همچون «ضدیت با لیبرالیسم نوعی فاشیسم محسوب می‌شود» در دانشگاه نبود. در مراسم روز دانشجوی سال ۸۳ گروهی از دانشجویان «هو هو» کنان و با برخی فحاشی‌های کودکانه مانع سخنرانی‌اش شدند. کسانی که چند سال قبل برای رئیس‌جمهور منتخبشان سوت و کف می‌زدند از هیچ شعاری علیه خاتمی دریغ نکردند به‌طوری‌که این اقدام از جانب دانشجویان انقلابی ناپسند و غیراخلاقی به‌حساب می‌آمد. دانشجویانی که ضدیتشان با خاتمی و گروهش بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در آن روز یعنی ۱۶ آذر سال ۸۳ وقتی خاتمی خطاب به دانشجویانی که پنجره‌ی سالن را شکسته بودند و فحاشی می‌کردند گفت: «آدم باشید و کاری نکنید که بگویم شما را بیرون کنند» هیچ‌کس تصورش را نمی‌کرد که چند سال بعد در دوره فردی از هم‌قطاران خاتمی، در وهله‌ی اول مانع ورود دانشجویان به سالن شوند و بار دیگر اجازه‌ی خواندن چند خط انتقاد را به آن‌ها ندهند. دانشجویانی که اتفاقاً شیشه نمی‌شکنند و فحاشی هم نمی‌کنند و فقط خواستار برگزاری یک مراسم در شأن خودشان هستند. شانیت دانشگاه را محیطی شکل می‌دهد که در آن گفتگو و انتقاد در مسیری درست در جریان باشد. شانیتی که بارها توسط کسانی که خودشان داعیه‌دار آن بودند به مفتضح‌ترین شکل ممکن خدشه‌دار شده. فضای سخنرانی امسال به‌قدری تحت کنترل بود که روز مراسم را در هفته‌ای انتخاب کردند که جمعیت زیادی از دانشجویان انقلابی و منتقد در سفر اربعین باشند

تا مبدا صدای اعتراضشان از پشت این داریست‌ها و درهای سالن به گوش رئیس‌جمهور برسد! عجیب است که از قبل به دانشجویان می‌گویند مراسم حضور رئیس‌جمهور برای پرسش و پاسخ نیست تا به یک سخنرانی یک‌طرفه قانعشان کنند. حال‌آنکه دیدن یک سخنرانی نیاز چندانی به این تشریف‌فرمایی ندارد و می‌توان از قاب تلویزیون هم تماشا کرد. به هر صورت فلسفه‌ی حضور رئیس‌جمهور در دانشگاه می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد؛ یک بعدش این است که دانشجو احساس کند دولت منتخبش دانشگاه را رها نکرده و توجه خاصی به جایگاه نخبگان در کشور دارد، حال‌آنکه یادمان نرفته دانشجو مؤذن جامعه است و حداقلی‌ترین کار دولت می‌تواند این باشد که مشکلات جامعه را از صدای مؤذن بشنود. اگر صدای مؤذن را قطع کنند نماز سیاستمداران که هیچ، نماز مردم هم قضا است. حال با ذکر همین مؤلفه، حضور رئیس‌جمهور دقیقاً چه کاربرد دیگری دارد؟ نمایش یک دغدغه‌مندی دروغین که حتی نحوه‌ی برگزاری نمایش هم خودش را به سخره می‌گیرد! در چارچوب آن سالن حرف از نبود محیط امنیتی در دانشگاه است و بیرون از درهای سالن دانشگاه برای یک مراسم سخنرانی با هر ترفند ممکن امنیتی شده!

بعد دیگر محتوای سخنانی ست که در محیط اکادمیک دانشگاه بیان می‌شود. اگر صحبت‌های هیئت دولت را حول محور برجام در چند سال اخیر کنار هم بگذارید، احتمالاً با یک پازل عجیبی روبرو خواهید شد که تکه‌های آن هیچ شباهتی به همدیگر ندارند. ما آخر نفهمیدیم که موضع آقایان نسبت به برجام دستاورد است یا به گمانشان «کوهی ست که بر سر عده‌ای سقوط کرده» و یا سند بی‌اعتمادی به امریکا! هرچند که فهمیدن ما اساساً اهمیتی برایشان ندارد و نهایت دفاعشان از این توافقنامه «به حیرت درآوردن رهبران قدرت‌های جهانی است!» به هر صورت دو سال از برجام گذشته است و تاریخ فریاد همین دانشجویان را بر سر توافق پوچی که آقایان همچنان می‌خواهند از آن به‌عنوان دست آورد یاد کنند، فراموش نمی‌کند. این تجربه‌ها نشان می‌دهد که بستن دهان دانشجویان منتقد هیچ منفعتی برای جامعه ندارد!

جناب آقای خاتمی! ما در چهارساله‌ی دوم رئیس‌جمهوری که حاصل «تکرار» های شماس، بی‌آنکه کسی تهدید به بیرون کردنمان از سالن بکند، پشت درهای بسته فریاد می‌زنیم! و همچنان شاهد آزادی بیان به سبک شما هستیم!

شنود علوم انسانی!

نقدی بر وضعیت علوم انسانی در ایران

ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین، پیشرفته‌ترین و معتبرترین مراکز تولید علم در دوره‌ی اوج تمدن اسلامی، از جایگاه درخشانی به‌خصوص در زمینه‌ی علوم انسانی برخوردار بوده است. بسیاری از دانشگاه‌های معتبر جهانی، در ایران قرار داشتند و اندیشمندان، فلاسفه، حکماء و نظریه‌پردازان زیادی در زمینه‌های مختلف علوم بشری و به‌ویژه در علوم اجتماعی و انسانی از میان ایرانیان ظهور کرده‌اند؛ چراکه علوم انسانی، به‌عنوان زیربنای تمامی علوم تجربی و فنی موردتوجه قرار می‌گرفت و براین اساس اکثر نوابغ در علوم ریاضی، تجربی و فنی نیز در ابتدا به اصول علوم انسانی می‌پرداختند. باگذشت زمان و افول تمدن اسلامی و به دنبال آن عقب‌ماندگی علمی و صنعتی از تمدن غربی، رشته‌های علوم انسانی در ایران نیز اهمیت خود را از دست دادند. به‌گونه‌ای که پس از مدتی به این رشته‌ها به‌عنوان علم نگریسته نمی‌شد. از سوی دیگر، با گسترش اهمیت دانش کاربردی و توسعه‌ای در غرب و نفوذ مدرنیسم به ایران، ابعاد فنی و تجربی علوم موردتوجه بیشتری قرار گرفت و اندیشه ورزی در علوم انسانی به سبب عدم امکان انتاج دانش یا فناوری صنعتی، تنزل یافت.

به گفته یکی از فلاسفه، «باید شنود شاعرانه از طبیعت داشت». این حقیقتی است که در میان گذشتگان مشهود است و به نظر می‌آید که آنان شنود شاعرانه‌تری از طبیعت داشتند، یعنی شعر، احساس و عشق با علمشان عجین بود، بین دانش نظری و عملی و زیست جهانشان پیوندی برقرار بود؛ اما پس از گذشت بازه‌ای این پیوند قطع شد. برای نمونه، عصر طلایی ترجمه قابل توجه است که منتج به خلاقیت نیز شد؛ ولی در مقطعی این خلاقیت متوقف شده و صاحبان قدرت توجه کمتری به تفکر، نوآوری، خلاقیت، بداعت و نواندیشی نشان دادند. امروزه علوم انسانی به‌عنوان جهت دهنده، فکرساز و تعیین‌کننده‌ی مسیر و مقصد حرکت جامعه شناخته شده است علوم انسانی عهده‌دار تعالی بعد فکری، ذهنی، روانی و معنوی جامعه است، سرچشمه‌ای که انسان و جامعه

انسانی را به رشد و کمال می‌رساند؛ اما درصورتی‌که تنها بعد سخت‌افزاری موردتوجه قرار گیرد، آرمان‌شهری خواهیم ساخت بدون زیربنای تحولات و دلالت‌های انسانی. بایسته است که علوم انسانی حداقل به موازی تحولات علمی، فناوری و توسعه‌ای، اعتلا پیدا کند. در غیر این صورت ارزش‌های حقیقی جامعه فدای ارزش‌های ابزاری می‌شود و اگر نگاه چنین شد که متأسفانه در جوامع درحال توسعه بسیار شایع است، علوم ابزاری جایگاهی بالاتر از علوم انسانی پیدا می‌کنند و در نتیجه خرد ابزاری انسان را به‌عنوان یک شی، از خود فراموش و بیگانه می‌کند تا جایی که تمام‌وقت و نیرویش را در جهت هرچه سریع‌تر توسعه علمی، فناوری، عمرانی و ... صرف می‌کند و از کیفیت دور می‌شود. غافل از این‌که وجه تمدنی را تنها در ساختمان‌های بلند، آمار و ارقام مجلات نمی‌توان دید. بی‌توجهی به علوم انسانی جامعه را با معضلات مختلفی مواجه می‌کند، چراکه درک درستی از پدیده‌های اجتماعی وجود ندارد و مفهوم کنشگری برای حل این مسئله دگرگون شده است.

دانشگاه، نهاد اجتماعی قوی‌ای است که در ایران حدوداً قدمتی هشتادساله دارد. این نهاد در مراحل اولیه خود برای مدت زیادی تنها دارای فعالیت‌های آموزشی بود و مأموریت توزیع و اشاعه را بر عهده داشت. «اتز کویتز» نشان داد که براساس دینامیک درونی دانشگاه و اثرات دنیای بیرون بر ساختارهای سیستم آکادمیک دانش، دو انقلاب آکادمیک در جهان به وقوع پیوسته است. انقلاب آکادمیک نخست در اواخر قرن ۱۹ در کشور آلمان اتفاق افتاد که طی آن دانشگاه‌ها علاوه بر فعالیت‌های آموزشی، در فعالیت‌های تحقیقاتی نیز فعال شدند و علاوه بر مأموریت توزیع دانش، مأموریت تولید دانش را نیز بر عهده گرفتند. در فرآیند انقلاب دوم، دانشگاه‌ها نه‌تنها عهده‌دار مأموریت نوآوری تکنولوژیک و در نتیجه توسعه اقتصادی و اجتماعی شدند؛ بلکه آموزش فرد به آموزش سازمان (آموزش کارآفرینی) و تحقیق فردی به تحقیق گروهی تبدیل شد. اکنون در آستانه هزاره سوم، دانشگاه به‌عنوان مهم‌ترین رکن نظام آموزشی کشور در ایجاد توسعه علمی، نقش حیاتی و مهمی را ایفا کند و با عملکرد منظم و مسئولانه، علاوه بر کمک به توسعه صنعتی کشور، امنیت عمومی جامعه را نیز فراهم نماید.

از این جهت که تصمیم‌های ما، بخصوص وقتی در نسبت با جامعه شکل می‌گیرند، معمولاً سلسله‌وار و دنباله‌دار هستند و از آنجاکه هر دانش ابزاری نیاز دارد تا فلسفه‌ای

مشخص بر اساس هدف جامعه آن داشته باشد، علوم انسانی می‌تواند در زمینه‌های مختلف حتی رشد صنعت و کشاورزی و ... نیز کمک کند؛ چراکه تحقیقات علوم انسانی فقط شامل سیاست در معنای کلان نیست. از روان‌شناسی صنعتی برای بررسی روحیه کارگران در محیط کار و علوم ارتباطات گرفته تا آسیب‌های اجتماعی و مدیریت آموزش عالی از مهم‌ترین مباحث علوم انسانی هستند و با اطمینان می‌توان گفت رشته‌های علوم انسانی نقش محوری در حل مشکلات کشور دارند که با تعیین هدف، اولویت و راهبرد محقق می‌شود. برای نمونه قبل از اینکه نیازی به صنعت کشاورزی یا پزشکی داشته باشیم، باید بدانیم که این صناعت‌ها را برای اهدافی همچون خودکفایی و سلامت می‌خواهیم. امروزه رشته‌ای به نام فلسفه علم داریم که با همین رویکرد تعریف شده است.

متأسفانه فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی نمی‌توانند همانند رشته‌های فنی و مهندسی مستقیماً در جریان بازار کار قرار گیرند. حدود ۶۰ درصد از دانشجویان کشور در رشته‌های علوم انسانی مشغول به تحصیل هستند و طبیعتاً این نیروی عظیم انسانی به کار و اشتغال نیاز دارند. رکود اشتغال و تورم آموزشی را می‌توان در طراحی اشتباه تکنیک‌های برنامه‌ریزی انسانی، نابسامانی نظام آموزشی و رکود اقتصادی جست‌وجو کرد. از طرفی افت کیفی آموزش‌ها به‌ویژه آموزش علوم انسانی، تمرکز بیش‌از‌حد دانشگاه‌ها در تهران، جذب بدون مطالعه دانشجو در رشته‌های علوم انسانی، عدم تناسب کمی و کیفی فارغ‌التحصیلان با نیازهای کشور، موجب اختلال در جذب و توزیع فارغ‌التحصیلان علوم انسانی در بازار کار شده است. البته اصلاح نگرش‌های موجود در جامعه، داشتن رویکردهای انتقادی و فعال، تأکید بر پژوهش محوری در علوم انسانی و ارائه پژوهش‌های کاربردی و جامعه‌محور، گسترش ارتباطات داخلی و بین‌المللی مراکز پژوهشی، تقدیر از برگزیدگان علمی و تقویت همایش‌هایی مانند فارابی و ابوریحان، حمایت از مقالات، پایان‌نامه‌ها و آثار علمی که به تولید دانش و نظریه‌پردازی پرداخته‌اند، از جمله راهکارهایی است که می‌توان برای حل معضلات علوم انسانی ارائه داد. یقیناً نه فقط رشته‌های علوم انسانی بلکه هر رشته‌ای اگر نتواند کاربردی در جامعه داشته باشد، صرفاً موجب هدر رفتن انرژی و هزینه‌ی مضاعف برای کشور و مردم می‌شود.

متأسفانه

فارغ‌التحصیلان

رشته‌های علوم

انسانی نمی‌توانند

همانند رشته‌های

فنی و مهندسی

مستقیماً در جریان

بازار کار قرار گیرند.

حدود ۶۰ درصد از

دانشجویان کشور

در رشته‌های علوم

انسانی مشغول به

تحصیل هستند و

طبیعتاً این نیروی

عظیم انسانی به

کار و اشتغال نیاز

دارند.

رکود اشتغال و

تورم آموزشی را

می‌توان در طراحی

اشتباه تکنیک‌های

برنامه‌ریزی انسانی،

نابسامانی نظام

آموزشی و رکود

اقتصادی جست‌وجو

کرد.

پهشاه حمزه لو

کارشناسی ادبیات